

من التصواعق عند الموت باشد عدالت مقتضی است
 فرمودن اوست زبیبی عدل و کرامت که رز جان
 بخشی یک نفس جمعی کثیر از مردم تو نجان نه جان برود
 صدق الله عنده و جعل من احياء كائنات اجالاً
 جميعاً اجمال خلق غالب این است که چون در سبک
 بعین طینت که نواب جهاد در نایب اعمال تاب
 مشت خواهد شد یا در حیرت افعال منوب
 عند ارس جهت بر نیابت خابن مسطور اقبال
 و اقدام بنمایند و از آنجا که مستعدان
 مبارک بمقتضای التماس علی دین ملوکیم
 مواظب اعمال مشوبه و سینه اری اند و نوب

تحصیل عنایت از زان دست و تقوی شمساری
 مرزید کیش عاقبت اندیش برای دفع معارضه
 خوف در جای خوش از پی دانشمندی با ستم
 سبقت و دانی از ستم اعتقاد با قه صمیمانه
 راه و کین ستم از زیر کوه و محل میگذشت
 ماه مجذوبی سائلت اتفاق ملاقاتش افتاد
 غافل ازینکه عاقل نیست لب بسوال از مال حال
 بر کشاد که اگر ناب صلابتجان مقبول شود در حجب
 شهادت از دست یاران مذکور و بر تقی
 شق ثانی آیا تواند بود که مرد حی و قائم در زمره شهید
 باشد مجذوب و یوانه اسلوب گفت که در حیات

شهادت ان شکی نیست و لا تحسبن الذين حملوا التوراة
انهم انما بل احياء ستا پدی صادق و بینه فایق
برای منحنی لیکن نه این قسم حیاتی که شخصی در دنیا
باشد و عو ضشش و یگری شهید شود و او در شهید
محموب گردد و نیز جایز نیست که زید نفس خود را
در راه خدا فدا کند و عمر و ما جور کرد زیرا که
وضع شیعی در غیر محاش باشد ظلم لازم آید ان الله
لیس بظلام للعبید اما تو ازین مقوله چه استفاد
میکنی که ما نحن فیه نیست بلکه مقام استکشاف
دین است که آیا این جدال و قتال در اصل چه حال دارد
و ثواب یا عقاب هم پسر نماز استینه احوال

کدام

کدام یک از فیهما است ^{۱۹۳} سبحان الله مراتب
حیرانی دم که مبادا شایده شهادت بر عکس ثابری
رخ نماید یعنی از مقابل مقابل رود چه آید که بره و در
طاعتان من المؤمنین الذین قتلوا فاصلا علیهم فان
بعثت احدیہما علی الاخری فاعلوا التوحیدی
تقی الی امر الله حاکم است بر این معنی که هرگاه
طرفین متعارض مؤمن باشند با صلاح و است این
باید کوشید و جوین امان پیش تیغ سخت و
دیگر نڈ جان نتوان پوشید پس اگر یکی کند طرف
بر طرف دیگر شمشیر قتال بر این خط ایچہ کہ یعنی در
این باید کوشید و از جوان لغت الوان و در کاه

ما میان غذای غرا و شکر^{۱۴} شهادت با بر^{۱۵} حشید
 ما فضل آن مستقیم نیست شبان ما دیده رحمت
 بو حسیب یزد قون فرحین با آیتهم^{۱۶} القدر من فصله
 سازد و ساقی میخانه و یقون من ر حق محرم^{۱۷} حتما
 سگت بجام حصول کام نوزد و درینجالت پر لیا
 که غل اسناد یعنی بچاسب و اما یل سفتین است
 شهادت بر شهادت نایب یا منوب عنه نتوان
 در دبل سخن در عصیان و غدا ب است که راجح
 بکینت قصرع ما همچنان در اول و صف تو
 مانده لبم قبل از آنکه کار بنیاست یا اصلت برسد
 با پاشی سر آوردن و دادن بیجان آید بر سنده
 فوجا

فخوای ولا ترکناه الی الذین ظلموا هم انقلبوا علیهم
اول بدرت نفس رسانده است آمد بر سر ^{تختی}
و سجین یعنی بسزید و زنا و ای صاحب چشم
پدیده بصیرت نظر کن و قطع نظر از بصر کن بین
که بر سر آمده و دعوی صیت محلی که خبر از کفایت
آن دیوانه نو بهار سخنوری و مجنون لیلای
معنی پروری با بن خانه زاو در گاه معدلت می
و سلطنت بر روی از سبب جمعی را فرستادم کن
پیشان که بی رشیده بجز سبب است بر بند از
تنبیه و نقش بر علقه در کوشش کنند تا بشمار
آن سخن خبر شنید و گفت از کثکشا که درین زمان

مصیبت بنیان است بپوشش بسیار آن همه دیوانه

شدند اگر بکیت دیوانه بپوشش بسیار شود چه مضایقه

کفتم سخن مخالف دین و مباحین کهن دزدان را بجهاد

میگوئی نمیترسی که بقصد ثواب ترا بکشم گفت ای

ارژن زمان که حیدر آباد موسوم بدار را بجهاد

شده غمگین بجهت مستردن اندو طالبان

غیر مسمون کحل عذب بمالدیم من خون کفتمش

ای دیوانه چون مایه نخلیاداری بحکم کس علی

المریض خسرچ موافقه نیست در حالت بیمار می

لیکن حسد روز پیش من باش تا بهره که از علم

دارم در علاج سودا است بجهل از من خشنیدید و گفت

وقت

۱۸۷۰
و وقت در طبابت معلوم که اعتقاد در سودای
من امر است موهوم مزاج من و سودا و بیت عا
و کلاً و کیف و این اسباب و علامات ما
لیجولیا با او صنایع و اطوار من فسوقی دارد که بعد
المشرقین چشم بکشا که علامتی در علمیه و نیکم
پیدا نیست لب گفتار به بند که اشاری از بشر
و بجهت ام یویدانه من که تمام شب از سوای سدا
تا تخفیف عروق میوست موجب سودا نشود
از درم نه کار و بار عالم از خسروی و کلن بیشتر
مشاور و بدون مصلحت با عد بر کار خلافت حکم
پروردگار و شاد هم فی لامر به تنهایی کفیل

که احوال و حرکات عصبانی ملاحظه نمودند ^{سایه} و در آنجا
 و در آنجا که ریاضت بود در ^{سلسله} سلسله استقامت
 و الا ^{صلبه} خسته گردیدند و عصبانی بدنی رطوبت با ^{صلبه} صلبه
 هم را بختل برده بدن ^{سخت} سخت اندازد و هرگز
 از امر فاذا نمت ^{موت} موتی علی الله ^{نه} نه ^{مستد} مستد
 که بنای کار ما برستو بس گذارم ما موجب ^{نفع} نفع
 جوایس گردد و در نکات احتیاط ^{وین} وین ^{ریزد} ریزد ^{ساخت} ساخت
 ما صدق ^{برکت} برکت ^{الدنیا} الدنیا ^{مانند} مانند ^{ما} ما ^{عص} عص ^{حرص} حرص ^و و ^{از} از ^{ما} ما ^{رسد} رسد
 روح در جوئی ^{فلم} فلم ^{تمند} تمند ^و و ^{بخار} بخار ^{خط} خط ^و و ^{مان} مان ^غ غ ^{ار} ار ^{است} است
 سه ^س س ^{کلمه} کلمه ^{ام} ام ^{خیزد} خیزد ^{ای} ای ^{سور} سور ^{طبیح} طبیح ^{لی} لی ^{مک} مک
 کف ^{ار} ار ^{اگر} اگر ^و و ^{توس} توس ^ف ف ^{در} در ^{طب} طب ^{است} است ^{دار} دار ^{می} می ^{حما} حما

نمک بجا آید که هر سطح عبارت نم باشد یعنی است ملوی
 بانامل پنج حواس باطنی اورا کس کن تا در پان
 که سوچ المذاج مسترد کجا جهل مرکب است و تقوی
 ظاهراً و باطنی اختلال اعصاب مدد که را سبب

رباعی ای مرد طبیب از چه رو سید روی اند
 گرمی دل کفنی و خود دل سردی آردی همه را
 ز قید صلت بیرون از غلت میتد اگر برای مرد
 بهر حال کلام مجازیب و مجاین لیاقت آن نداد
 که گوشش بنوشش سخن بنوشش آن باشد زینست
 که قلم و قایع رقم باخبار و یکره و دوز و درین روز چون
 است تیغ بها و دران عسکر فیروزی مظهر از بز و است

جوابهای خنک متبرزان آبی از نیابت صلاحاتین
 بسته شد چنانکه قطره وار می بکوی عین سیرلی
 ابرو برسد آن فرقه تشکی غالب مانند کلب
 کل در بادیه ضلال عیاشان سید ویدند و غرضی
 مشابه عذاب قطیان بر آن لگن تشکیان تیه عیاشان
 نازل بود که بجای آب شیر چون اشامی کا
 شان اینجا میدامروز که روز جمعه بود خطیبی بر میز آمده
 بعد از ادای خطبه عسری بنام نامی داسم سنا
 حضرت اعلی مرتبت زاد الله قدرا و شرفا خطبه
 جدیدی شامل بر مجاهدات سعید بطلاقت لسان
 و ذلالت زبان بعرض بیان در آورده چنانچه

سوادی لزان روبرو صفحہ میرسد ایہا الناس اعملوا
۱۹۱
این اللہ انزل علیکم بلاءاً حسناً فاشکروا يجعل الخلق
من بلائنا سلطان العادل عن الحق المشفق من طریق
العدل والاحسان ویوریا م من الایۃ فقاتلوا کما قال
اللہ عز وجل یا مرہ واین دعوتہم علیہ لم یرق لکم
صوت الذنب قطعاً ای مسلمانان پادشاہ ما
دین پناہ است و بحکم و عن بند ربک حتی تنکبت
و یقین حقیقت نمای یقین از آنجا کہ خاطر ملکوت نظر
و طبع تقدس مضایر متوجہ عمل منسیات تہت
مجاری احوال بندگان مطابق ضوابط
مجید و موافق فخری احادیث رسول حمید منزل

بقوت قدرت پادشاهی اکثر تاویلات و ایام^{۱۹۲} منشآت
آیات منشا بهر در عهد خجسته مود از قوه بعقل
رسید و اغلب محکامات تجویحات با اول از تفسیر
کردید بنجد ای که بعناایت سعادت حضرت خلیفه زمان
این سعادت بی پایان و رحمت فراوان نصیب
بندگان آستان شد که لذت محبت الهی محسوس
نشوند زیرا که حق جل و علی مسیبت نماید این آلاء^{سخت}
الفرصت پس این جمع پریشان که دور از او^{طلان}
و بی نصیب از خان و مان و مایوس از تولد فر
زند ان و در مانع طلب مان و همیشه در خوف
جان اندکی زوی فرخت دیدند و کجا نفسی میرست
کشیدند

کشیدند لا حصرم مفهوم من الخلفه ۱۹۱۴ محبوب حقیقی گردیدند
و بیکراکه بشارت فیض اشارت مغفرت واسل
بحق از تمامی عبادت حق اندکما قال الله سبحانه
عظم شأنه و ثبتونکم شیء من الخوف و الرجوع و نقص
من الاموال و النفس و الثمرات و بشر الصابرين
اذا راحوا بهتم مصیبت قالوا اننا لله وانا اليه راجعون
اولکات علیکم صلوات من ربهم ورحمة و اولکات
هم المهدون اینمغنی از طهر من الشمس و این من المهدون
که سعادتمندان رکاب ظفر انساب کجیح مضای
مذکورہ مستلا شده اند و چندین سال است
که سبب قحط و غلا و قتل و وبا آنا فانا و روزبان

و ذکر سان ایسان انا لله وانا اليه راجعون ^{سید}
 پس هیداس مغل سحانی بصلوات ورحمت ربانی
 صدی کشند سز که ذات تقدس آیات حکم
 تخلّفوا با تخلاف اللذاین ماشکوران کفّور و سحروران
 بنار و عس معرور را بحسرای عدم منارکت در
 بلای مصیبت و مصابرت انداخته باند چه
 در عهد رحمت همه سلطنت اعلیٰ حضرت فرود
 آشیانی که در وار الخلافت شاه جهان آبا و پو
 بکمال فرخت و فراغ در محل سرد و مها تاجه ^{منج}
 نهر و باغ و اکل و شرب طعمه و ایاغ مینموند لقد
 کان سبأ فی سکنهم ^{سرب} جنان عن یمن ^{سبأ}

کَلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَشْكُرُوا لَهُ بَلَدَاتٍ مَبْنُوعَةٍ وَرِجَالٍ
عَفُورًا بَعْدَ إِذْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ لِحْمٌ مِنَ الْبَعِثِ وَرِجَالٍ
رَحِمَتْ بَجَائِدُهُمْ وَرِجَالٍ خَلَّتْ أَبْطَانُهُمْ
سَائِبًا وَبَسَاتٍ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِمْ مَرْيَدًا يَدْخُلُ فِيهَا
وَمَطْعُونًا سَبْتًا مَكَا فَاتٌ كَرُونًا حَيْثُ كَانُوا
اِكْرَامِيًّا بَأْسَدًا حَيْثُ هُمْ اِكْرَامِيٌّ كَرُونًا
كَبِيرًا سَبْتًا حَيْثُ اِكْرَامِيٌّ كَرُونًا
يَا كُنَّا رِجَالًا حَيْثُ كَانُوا اِكْرَامِيٌّ كَرُونًا
فَاعْرَضُوا فَاكْرَامِيٌّ كَرُونًا
يَحْيِيهِمْ حَيْثُ اِكْرَامِيٌّ كَرُونًا
قَلِيلًا وَكَثِيرًا حَيْثُ اِكْرَامِيٌّ كَرُونًا

سُجَّانَ اللَّهِ وَالتَّحَمُّدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
زهی دینداری و حسد از بد شعاری که برگاه امید
مغلوب شدن عصمت بدو است بهم میرسد
و نزدیک میشود که حس و خاشاک وجودنا بود
این ملاعین با شش قتال و نایره جدال بخاکستر
جلای مرایای خاطر غازیان دل موخته مبدل
کرد و نظر برین حسن تدبیر که مباد و جهاد تمام
و احسن شود و بقیه عمری غزای بگذرد و فی الحال رومی
جهان آردی تو اب طلب صواب مطلب منطبق اصنا
ضمیر قضا تدبیر که منطوقه تعصم مرا عاشها الکتین عن الخنا
فی الفکر است شکل بدیهی الاتجاج از مقدم سردار
طعن

۱۹۲
طفلی حکمت نادرین و تالی گوشت کردن فوجی کوز
ورزیده از عیب میدهد که نتیجه قضیه مسکس باشد
میتوان در یافت که اگر نه این لطیفه مطمح نظر و تدبیر
باشد بر عالمیان ظاهر است که زمام تاختن معبر
کارزار و عنان نظم و نسق کار و بار کفایت
و قبضه اقتدار هر یک از زندگان از موده کار
میفرمودند در اندک زمانی مراسم با انجام رسیده بود
آری در خبر است که فصلی استعمال از مضمونها با نام
انعطاف زمام اراده از طریق اسان و لایق
بجانب مشکل ترین طرائق محض سبب افزودنی حسنا
بستند و نموده که تعدادی با نام تحصیل مشهور

بظرفین مستعدزه تدارکت فتوحات سابقه که سهولت
نام کسب ما لفق روی دروه بود نسبت باین فضیلت
و باو است و بلا مل جهاد است از قبل حسانت
در رسالت لائقترین منو و این احسانات
در احسانات لیکن سرداران افواج فاضل
در خدمت با آن جنود با سه سه بر احمض اعمال و شوق
فغان نیز در زند بکده انجوائی استبداء علی الکفایه
رحمه و پایتیم است با که مخالفان پیدا شوند
بما نسبت منو احمض استی نازند تا آنها خود بخود
توجه به دربار شوند و سلیمان پاک دین
سر برده الی انوار استی شکر و اعلیٰ تصاعد
در عالم

در جا کتم فی خدمت هذا السلطان و تزايد حسناکم
یوما فیوما یحسنین البھان و ریاضت الارکان کل
یوم یوم فی شان و استلام علی بن اختار طریق الامن
و الامان ما سبق ذکر یافت کہ امروز بسبب تعویق
در تعویض خدمت میرانشی ایش قاتل در محمود
و اسب بیخ در محمود و تزدیکه از جانب غنیمتیم کہ
المتذبح بعمل آئده شایسته تحریر نیست الا
نهارش جنگی و صلحی کہ از سواج اردو می کہاں پو
است بسلام داده میتود و محلا ایکنه میر عبد
ما نذرانی کہ با عتبارہ شہ در
بخدمت پیش دستی خاندانی سہ برادر دار

۲۰۰
 وای باشنای خویش بوعده مسموم داده بود
 مدیون مدتی قبل از زمان موعود که مستطیع شد
 مقروضه را نزد این مزبور آورد تا تسلیم نماید
 مرد زیرکت کاروان گفت پیش از وعده ادا
 دین کردن البته متضمن جزیه و کرب و بیکت است
 و خدر خواهد بود من بازی نمیخورم هر چند مجاز
 در بد است بطلان این سخن گفتی بجزنی باطل تر
 مجاز کردید تا آنکه مخاطبت و مجاوت بکلمه
 درشت و جنت لگد و مشت انجامید مصرع گفت
 آن یک ریش بن جنبکی بنام است مدیون میخواست
 که حق را بر سر واصل سازد و بهر میخواست بود

تاجی بحق و اسل سازد و بسنگی مره عزیز و تماشا
عجیب بجا خزان نصیب شد رحمت خان ناظر بیوت
که همسایه بود با صلاح و انت الیوم و پیر و پیر
با سیمعی راضی ساخت که زرت و ناک است
باشد و میرا بل بعد از انقضای اجل مملکت
شخصی گفت الهی جنابش بزرگ تیر با جل موعود است
چیز و اگر چه و طیفه خامه و قایع نکار شرح دوم
و اطور کسی نیست لیکن چون کیفیت میرزا کور از
برایع صنایع کاتب و قایع نکار روز نامه وجود
و وجود غازیب نمودش از عجایب حکمت عالم
عالم بود حیف است که آینه کال عیبه شهود

۶۶
 از نقل و حوال آن اجماع و سب و حکایت احوال
 و افعال آن اصفی که عصر بصره نیانند میر مرد است
 سنی التعلق طبع زشت چینی پیشانی و خط سرفروش
 بطبع کج و ساء موج رحمت در زخم پداشته
 و عار و فاجا کاشته ملایم لالایم دانسته جزا
 با بوا کتخوره بالواد فهمیده که کسبھی آغاز شده او
 بسا طور زبان قطع نموده و لغظ را مراد فرست
 که هر گاه لب کشوده سامع را بنگار ان سخنان
 سخت دل شکسته در قاموس طرز شش مقال
 بمعنی جدال است و در فرهنگ طرز شش
 ترجمه بدخوی منطبق است منصرف در بیت کلبه است

که سرکاه سختی از قوه^{۲۰۳} بفعال آید و تعیین میگوید
می آید اگر گویند که گوید اذکاست گشتن طائر
فانگهتار موجود او خواهد گفت مندم و بر صحت این
دعوی دو کواه دارد و پیشی که از نهایت چشم از حد
بدرافتد و صدایش که از غایت شدت صراحت
بدر و سبحان الله کلشن سرکار خاصه شریفه را
تبعین باغبانی رنگت امیر تازه کلهای نماشاست
که سموم نفس مطلب سورش غنچه دلها در رنگت
فشرکی کرده و کشتی دریای کار و بار را در سطل
علاجی بچاره موج طوفان لغت شرح انداخته که مجدداً
طبع لاژ کوشش زورق حصول مهلت را بگردان

سرگردانی در او روزه درینو لارقمه ^{۲۰۴} مسیب مذکور ^{۲۰۵}
 شده تقریباً بجا مرهواله می شود ^{۲۰۶} فطوره و لاین ^{۲۰۷}
 اصون دیواست زبان بندی باکوان می نویسم
 طلسمی از پی دفع کزندا است بان عول بیابان ^{۲۰۸}
 شگایت نامه دلہای مجروح بان ^{۲۰۹} خار ^{۲۱۰}
 مینویسم برہنہ کوی اورا جوانی بطرز
 شعلہ سریان مینویسم پلنگ طبعاً ^{۲۱۱}
 منشا آئینہ جهان نمای خسرد خورده شناس
 بہرہ مسندی از صورت نوعیم اناس ^{۲۱۲}
 وقوع امور حسنی و عقلی بموجب مشیت ^{۲۱۳}
 و کیفیت مرور ہوا از خسروی ^{۲۱۴}